



ماجرای مسلمان شدن آئیست اروپایی
پس از خواندن قرآن

ماجری مسلمان سدن آکھست اروپایی

س از خواندن قرآن

«یس وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».

داستان خودم را می‌توانم در دو بخش بگویم؛ وقتی جوان بودم خیلی به علم علاقه داشتم. و فکر می‌کردم علم راه رسیدن به حقیقت است. به‌خاطر همین در دوران جوانی آتئیست بودم. اما در سال اول دانشگاه در شیکاگو، یک شب یک اتفاق خیلی عجیب برای من افتاد. ماه بهار در سال اول دانشگاه من بود.

من در شیکاگو زندگی می‌کردم، کل شهر طوفان شده بود. بر روی دریاچه شهر میشیگان ابر و باران شده بود.

چند مایل آن طرف‌تر بود، چیزی نمی‌دیدم اما صدای رعد و برق مشخص بود. دقیقا موقع غروب آفتاب بود که رعد و برق شد.

رعد و برق می‌زد مثل جرقه برق وقتی لباس پشمی را از تن در می‌آوری.

اما رعد و برق خیلی زیبایی بود. اتفاق طبیعی خیلی جالبی بود، کلی آدم آمده بودند به دریاچه، تا این صحنه را ببینند. وقتی داشتم این منظره را می‌دیدم و با بقیه صحبت می‌کردم، الله به من الهام کرد که خالق و خدایی هست، که جهان و همه اتفاق‌ها را کنترل می‌کند. آن خالق و قدرت مطلق است.

این اولین تجربه مهمی بود که زندگی من را عوض کرد، بعد از آن روز، درباره مذهب مطالعه کردم. کتاب «انجیل» خواندم، «سفر پیدایش» را خواندم، بعد فهمیدم که الان برای من معنی دارد اما قبلاً اینطوری نبود. درباره ادیان مختلف یاد گرفتم. چند سال قرآن خواندم.

بعد در سال ۱۹۸۷، ۱۷ سال بعد، یک کتاب را از مادرم دریافت کردم. یک کتاب درباره آموزه‌های اسلامی بود.

یک عالم از اورشلیم نوشته بود. آموزه‌های او به زبان انگلیسی بود. سال ۱۹۸۶ بود یک کتاب را خواندم و روی من تأثیر گذاشت. گفتم باید این آدم را ببینم و سال بعد به آمریکا آمد.

رفتیم به ملاقاتش! دوست مادرم ملاقات را جور کرده بود. از طریق ایشان (دوست مادرم) ما اطلاعات را به دست آوردیم و با ایشان ملاقات کردیم. رفتیم در خانه دوست مادرم. آخر هفته خیلی خوبی بود. آن عالم اسلام را به مردم آمریکا خیلی خوب یاد می‌دهد! خیلی احساسی صحبت می‌کند و حرف‌هایش خیلی زیباست. در آن آخر هفته هم مادرم از اسلام استقبال کرد و هم من قدرتی را در پیام قرآن و اسلام دیدم، که در هیچ دین دیگری مثل: بودیسم، یهودیت و مسیحیت و هندویسم ندیده بودم.

این خیلی روی من تأثیر گذاشت، قدرتی در قرآن دیدم. آن روز من منقلب شدم. مثل مادرم که در سن ۶۱ سالگی قلباً مسلمان شد. اما چند سال بعد شهادتین را گفتیم. اما همان روز منقلب شدیم.

تجربه خیلی عجیبی بود، انگار یک در برای من باز شده است.

قبلاً ترجمه‌های قرآن را خوانده بودم. اما از آن روز به بعد، هر چه بیشتر قرآن خواندم بیشتر در من نفوذ کرد، چه ترجمه‌های قرآن و چه عربی‌اش مثل الان که خواندم.

یکی خیلی وقت پیش به من گفت: هرچه ایمان بیشتری داشته باشی، هرچه بیشتر قلبت را به روی قرآن باز کنی، بیشتر دریافت می‌کنی.

اول با خودم گفتم اگر ندانم چیه، چه‌طوری خودم را تسلیم‌اش کنم! اما انگار ایمان قلب من را پر کرد.

و بعد هر بار که قرآن می‌خواندم، برای من معناداتر می‌شد و بیشتر در من نفوذ می‌کرد.

۱۷ سال گذشته و الان خدا را شکر می‌کنم.



@aparat.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir